

Jurisprudential Feasibility Study of Claiming Damages (Compensation [Gharāmah]) from the American and Zionist Aggressors, with the Participation of Certain Regional Muslim States, against the Islamic Republic of Iran in the 2026 Ramadan War

Ali Nahavandi, Mohammad Javad Nasr Azadani

1. Professor of Kharij Level at the Qom Seminary and Head of the Islamic Research Center of the Islamic Consultative Assembly, Nahavandi48@iran.ir
2. Researcher at the Jurisprudential Center of the Pure Imams (AS), Professor of Advanced Levels at the Qom Seminary, gomgashteh1989@gmail.ir

Article Info	ABSTRACT
Article Type: Research Article	With the military aggression of America and the Zionist regime, with the participation of certain regional Muslim states, against the Islamic Republic of Iran in the 1404 Ramadan War, and the heavy casualties and damages resulting from it, the Supreme Leader of the Revolution, in his first message, articulated three stages of counter-measures: "We will extract compensation [Gharāmah], and if they refuse, we will confiscate from their properties, and if that is also not possible, we will destroy their properties to the same extent." This article, employing a descriptive-analytical method, has evaluated the jurisprudential feasibility of these three claims. The research findings demonstrate that the first claim (the principle of Gharāmah) is proven by referring to the rules of the veneration of a Muslim's property (Ihtirām Māl al-Muslim), destruction of property (Itlāf), and no harm (Lā Ḍarar). The second claim (coercive retrieval [Istifā' Qahrī]) is also provable through two methods: "rescuing the property of a belligerent infidel" (Istinqādh Māl al-Kāfir al-Ḥarbī) and the "rule of retaliation" (Qā'idat al-Taqāṣṣ) (documented by Quranic verses and narrations [Riwāyāt]). The third claim (destruction of property) possesses religious legitimacy (Mashrū'iyah Shar'iyah) by invoking the noble verse "Then transgress against him in the same manner that he transgressed against you" (Fa-'tadū 'alayhi bi-mithli mā i'tadā 'alaykum), the absolute permissibility of waging war (Muḥārabah) using various methods, and the narration of shielding (Riwāyat al-Tatarrus). Consequently, the three-stage statement of the Supreme Leader of the Revolution possesses robust jurisprudential backing.
Article history: Received 2026/3/9 Accepted 2026/4/1	
Keywords: <i>Ramadan War, Compensation (Gharāmah), Retaliation (Taqaṣṣ), Rule of Veneration (Qā'idat al-Ihtirām), Shielding (Tatarrus), No Harm (Lā Ḍarar).</i>	

Cite this article: Nahavandi, Ali (2026), Nasr Azadani, Mohammad Javad (2026) Jurisprudential Feasibility Study of Claiming Damages (Compensation [Gharāmah]) from the American and Zionist Aggressors, with the Participation of Certain Regional Muslim States, against the Islamic Republic of Iran in the 2026 Ramadan War, *Religion and Law*, 50 (13), 43-66.



© Ali Nahavandi, Mohammad Javad Nasr Azadani

<https://doi.org/10.225/qjrl.2025.364.1045>

Publisher: Islamic Research Center of Parliament of I.R.IRAN.



امکان سنجی فقهی مطالبه خسارت (غرامت) از متجاوزان آمریکایی، صهیونی با مشارکت برخی از دول مسلمان منطقه علیه جمهوری اسلامی ایران در جنگ رمضان ۱۴۰۴

علی نهاوندی، محمدجواد نصر آزادانی

رئیس مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی، قم، ایران. Nahavandi48@iran.ir

پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)، استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، قم، ایران. gomgashteh1989@gmail.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۱/۱۲

با تجاوز نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی با مشارکت برخی از دول مسلمان منطقه به جمهوری اسلامی ایران در جنگ رمضان ۱۴۰۴ و تلفات و خسارات سنگین ناشی از آن، رهبر معظم انقلاب در اولین پیام خود سه مرحله از اقدامات متقابل را بیان فرمودند: «غرامت خواهیم گرفت و اگر امتناع کند از اموالش برخوایم داشت و اگر آن هم مقدور نباشد به همان اندازه از اموالش را نابود خواهیم کرد». این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی امکان سنجی فقهی این سه مدعا پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که مدعی اول (اصل غرامت) با استناد به قواعد «احترام مال مسلمان»، «اتلاف» و «لاضرر» اثبات می‌شود. مدعی دوم (استیفای قهری) نیز از دو طریق «استنفاذ مال کافر حربی» و «قاعده تقاص» (مستند به آیات و روایات) قابل اثبات است. مدعی سوم (تخریب اموال) نیز با استناد به آیه شریفه «فَاغْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ»، جواز مطلق محاربه با انواع روش‌ها و روایت تترس، مشروعیت شرعی دارد. بدین ترتیب، بیانیه سه مرحله‌ای رهبر معظم انقلاب از پشتوانه محکم فقهی برخوردار است.

واژگان کلیدی: جنگ رمضان، غرامت، تقاص، قاعده احترام، تترس، لاضرر.

استناد: نهاوندی، علی (۱۴۰۵)، نصر آزادانی، محمدجواد (۱۴۰۵). امکان سنجی فقهی مطالبه خسارت (غرامت) از متجاوزان آمریکایی، صهیونی با مشارکت برخی از دول مسلمان منطقه علیه جمهوری اسلامی ایران در جنگ رمضان ۱۴۰۴. دین و قانون، ۵۰ (۱۳)، ۶۶-۴۳.



© علی نهاوندی، محمدجواد نصر آزادانی

ناشر: مرکز تحقیقات اسلامی مجلس ایران.

<https://doi.org/10.225/qjrl.2025.364.1045>

مقدمه

در سال ۱۴۰۴ هجری شمسی، تجاوز نظامی گسترده‌ای از سوی آمریکا و رژیم صهیونیستی با همکاری و مشارکت برخی از کشورهای مسلمان منطقه از جمله عربستان، امارات، بحرین و دیگران علیه جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت. این تجاوز که به «جنگ رمضان» معروف شد، تلفات و خسارات سنگین و گسترده‌ای به بار آورد؛ از جمله شهادت زعیم اُمت اسلامی حضرت آیت‌الله‌العظمی سید علی خامنه‌ای علیه السلام، شهادت کودکان بی‌گناه مدرسه شجره میناب، شهادت جمعی از سرداران و دانشمندان هسته‌ای کشور، شهادت جمعی از کارکنان ناودنا، تخریب گسترده زیرساخت‌ها، مراکز آموزشی و تحقیقاتی، تأسیسات نظامی و غیرنظامی و وارد آمدن خسارات مادی و معنوی فراوان به مردم ایران. در اولین پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله سید مجتبی حسینی خامنه‌ای مدظله‌العالی مورخ ۱۴۰۴/۱۲/۲۱، ایشان سه مرحله از اقدامات متقابل را به‌صورت صریح بیان فرمودند: «به هر صورت ما از دشمن غرامت خواهیم گرفت و اگر امتناع کند به‌اندازه‌ای که تشخیص دهیم از اموالش برخوردار خواهیم داشت و اگر آن هم مقدور نباشد به همان اندازه از اموالش را نابود خواهیم کرد.» این بیانیه حاوی سه مدعای اساسی و متمایز است که از منظر فقهی نیازمند بررسی و امکان‌سنجی است: مدعای اول اصل غرامت و ضمان یعنی اینکه دشمن متجاوز اعم از مباشران حمله و معاونان آن‌ها موظف به جبران خسارت‌های وارده است. مدعای دوم تقاص و استیفای قهری یعنی در صورت امتناع دشمن از پرداخت غرامت، جمهوری اسلامی ایران مجاز است به‌اندازه خسارت‌های وارده از اموال آنان بردارد. مدعای سوم تخریب اموال یعنی در صورتی که تقاص نیز ممکن نباشد، می‌توان به همان اندازه که خسارت وارد کرده‌اند، به اموال آنان خسارت وارد نموده یا آن‌ها را نابود کند.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که آیا از منظر فقه اسلامی، مطالبه غرامت، استیفای قهری (تقاص) و تخریب اموال متجاوزان (کفار حربی و مسلمانان معاون) در جنگ رمضان ۱۴۰۴ جایز و دارای مشروعیت است؟ و به تبع آن، ادله فقهی اثبات اصل غرامت بر متجاوزان چیست و قاعده تقاص تا چه میزان می‌تواند مستند استیفای قهری از اموال ممتنع قرار گیرد؟ همچنین چه تفاوتی میان کفار حربی (آمریکا و اسرائیل) و مسلمانان معاون در میزان دلالت ادله وجود دارد و ادله جواز تخریب اموال متجاوز در صورت عدم امکان استیفا چیست؟

پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که پیرامون موضوع «مطالبه غرامت از متجاوز» در فقه

اسلامی، تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. هرچند در کتب فقهی به صورت پراکنده مباحثی مانند ضمان اتلاف، قاعده لاضرر، تقاص و احترام مال مسلم مطرح شده و برخی از معاصران نیز به طور محدود به موضوع غرامت در جنگ‌های معاصر از منظر حقوق بین‌الملل اشاره داشته‌اند، اما آنچه این پژوهش را متمایز می‌سازد، تفکیک سه مدعا و بررسی تطبیقی آن نسبت به دو گروه کفار حربی و مسلمانان معاون و نیز تکیه بر ادله فقهی با رویکردی کاربردی برای یک واقعه خاص یعنی جنگ رمضان ۱۴۰۴ است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مراجعه به متون اصلی فقهی شامل آیات، روایات و کتب فقیهان و نیز اسناد حقوق بین‌الملل انجام شده است. ساختار مقاله بر اساس سه مدعای مذکور تنظیم گردیده و پس از این مقدمه، در بخش اول به ادله اصل غرامت (ضمان) با استناد به قواعد احترام مال مسلمان، اتلاف و لاضرر پرداخته می‌شود. در بخش دوم قاعده تقاص و نیز بحث استنقاذ مال کافر حربی به عنوان یک مسیر آسان‌تر مطرح می‌گردد. در بخش سوم ادله جواز تخریب اموال در صورت عدم امکان تقاص با استناد به سیره نبوی و روایت تترس بررسی می‌شود و در پایان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی ارائه خواهد شد.

بخش اول: ادله ضمانت (غرامت)

پس از تبیین مقدمات و روشن‌شدن سه مدعای اصلی مورد اشاره رهبر معظم انقلاب، اکنون نوبت به بررسی مستندات فقهی نخستین مدعا یعنی «اصل غرامت و ضمان» می‌رسد. مقصود از ضمان در اینجا آن است که دشمن متجاوز اعم از مباحران حمله (آمریکا و رژیم صهیونیستی) و معاونان آن‌ها (کشورهای مسلمان منطقه که خاک و پایگاه خود را در اختیار دشمن قرار دادند) در برابر خسارت‌های مادی و معنوی وارده به جان و مال مسلمانان و نیز تخریب زیرساخت‌ها و اموال عمومی و خصوصی، مسئول بوده و مکلف به جبران هستند. از آنجا که این ادعا نیازمند ادله قوی و محکم فقهی است، در این بخش به سه قاعده بنیادین فقهی که همگی بر لزوم جبران خسارت دلالت دارند، می‌پردازیم: قاعده احترام مال مسلمان، قاعده اتلاف و قاعده لاضرر. هر یک از این قواعد به‌تنهایی می‌تواند مستند قوی برای اثبات اصل ضمانت باشد و مجموع آنها حجیت تام و قابل استنادی را پدید می‌آورد. باید توجه داشت که ادله ذیل اگرچه به‌صورت مشترک برای همه متجاوزان اعم از کافر و مسلمان قابل استناد است، اما در میزان و شدت دلالت، میان کفار حربی و مسلمانان معاون تفاوت وجود دارد که در پایان هر گفتار به آن اشاره خواهد شد.

گفتار اول: قاعده احترام مال مسلمان

قاعده احترام مال مسلمان از قواعد مسلم و پذیرفته شده در فقه امامیه است که مفاد آن را می‌توان چنین بیان کرد: «مال هر مسلمانی همانند جان و آبروی او از حرمت و احترام برخوردار است و هیچ‌کس حق تعدی و تجاوز به آن و تصرف در آن را بدون رضایت صاحب‌مال ندارد.» (بجنوردی، ۱۳۷۷ش، ج ۷، ص ۱۱۶) این معنا در حقیقت از خود مفهوم ملکیت و تسلط انسان بر اموال و اعمال خود نشئت می‌گیرد. وقتی مالی برای کسی ملکیت پیدا می‌کند، معنای آن این است که او بر آن مال سلطه و اختیار دارد و دیگران بدون اذن او نمی‌توانند در آن تصرف کنند یا مزاحم او در استفاده از مالش گردند. افزون بر این، حکم عقل نیز به قبح تصرف در مال غیر بدون اذن او حکم می‌کند و سیره متشرعه نیز همواره بر احترام مال مسلمان و عدم تجاوز به آن استقرار یافته است. فقیهان بزرگ بر این باورند که این قاعده نه تنها مال مسلمان، بلکه عمل او را نیز در بر می‌گیرد؛ بدین معنا که هرگاه کارگری برای کسی کار انجام دهد، آن کار نیز محترم است و باید اجرت آن پرداخت شود. (بحرالعلوم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۲، ۲۱۸)

برای قاعده احترام مال مسلمان می‌توان به ادله متعددی از قرآن و سنت تمسک جست. از جمله آیات قرآن کریم، آیه شریفه ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾ (نساء، ۲۹) است که به روشنی دلالت می‌کند تصرف در اموال دیگران از راه باطل که یکی از مصادیق بارز آن تصرف بدون رضایت مالک است، حرام و ممنوع است. مفاد آیه عام است و همه مسلمانان را در بر می‌گیرد. اما مهم‌ترین و محوری‌ترین دلیل این قاعده، روایتی است که به «روایت سبب المؤمن» معروف است. این روایت را ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ، وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ، وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۳۶۰)

دشنام‌دادن به مؤمن فسق است، جنگ با مؤمن کفر است، خوردن گوشت مؤمن (غیبت او) معصیت است، و حرمت مال مؤمن مانند حرمت خون اوست.

این روایت از نظر سندی معتبر بوده و فقیهان بزرگ به آن استناد کرده‌اند. برای فهم عمیق‌تر دلالت روایت، باید به نکته تشبیه توجه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث شریف چهار امر را در مورد مؤمن بیان می‌فرماید: اول دشنام‌دادن به مؤمن که فسق است، دوم جنگ با مؤمن که کفر است، سوم غیبت از مؤمن که معصیت است، و چهارم این که حرمت مال مؤمن

مانند حرمت خون اوست. تشبیه «حرمت مال» به «حرمت دم» بسیار دقیق و معنادار است. همان‌طور که خون مؤمن محترم است و ریختن آن بدون حق جایز نیست و اگر کسی بدون حق خونی را بریزد، ضامن بوده و باید دیه بپردازد یا قصاص شود، مال مؤمن نیز چنین است. یعنی همان‌گونه که ریختن خون مؤمن بدون رضایت او حرام است و ضامن دارد، تصرف در مال مؤمن بدون رضایت او نیز حرام است و ضامن دارد؛ بنابراین، این روایت به‌روشنی دلالت می‌کند که مال مسلمان هم از حیث تکلیفی (حرمت تصرف) و هم از حیث وضعی (ضمان در صورت تلف) محترم است. (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۱۶-۴۱۷)

آنچه در قاعده احترام مال مسلمان محل بحث و تأمل قرار گرفته، این است که آیا مفاد این قاعده تنها به بیان یک حکم تکلیفی یعنی حرمت تصرف در مال مسلمان بدون رضایت او محدود می‌شود یا این که علاوه بر آن، حکم وضعی ضمان و مسئولیت مدنی را نیز در بر می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، اگر کسی بدون رضایت مالک، مالی را تلف کند یا به آن خسارت وارد سازد، آیا صرفاً مرتکب حرام شده است یا علاوه بر آن، ضامن نیز هست؟ مشهور فقیهان و به‌ویژه متأخرین بر این اعتقادند که قاعده احترام بر ضمان نیز دلالت دارد. آیت‌الله مکارم شیرازی در این باره می‌فرماید:

«وَبِالْجُمْلَةِ حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ بَلْ وَغَيْرِ الْمُسْلِمِ الْمُلْحَقِ بِهِ، كَحُرْمَةِ دَمِهِ، وَلَا يَكُونُ هَذَا مُعْجَرَدَ حُرْمَةٍ تَكْلِيفِيَّةٍ كَمَا ذَكَرَهُ بَعْضُ الْأَكْبَارِ، بَلْ حُرْمَةٌ وَضْعِيَّةٌ أَيْضًا، وَكَيْفَ يَكُونُ الْمَالُ مُحْتَرَمًا وَلَا يَجِبُ تَدَارِكُهُ عِنْدَ التَّلَفِ فِي غَيْرِ يَدِ مَالِكِهِ بَغَيْرِ إِذْنِهِ؟ وَبِالْجُمْلَةِ التَّدَارِكُ لِلْفَائِتِ مِنْ شُؤْنِ احْتِرَامِ الْمَالِ وَبِدُونِهِ لَا يُعَدُّ مُحْتَرَمًا قَطْعًا» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۳۵)

تقریب استدلال ایشان چنین است: اگر مالی محترم است، معنای آن این است که این مال ارزش دارد و نباید از بین برود. حال اگر این مال بدون اذن مالک و در دست غیر مالک تلف شود، لازمه احترام آن این است که باید تدارک و جبران گردد. زیرا اگر قرار باشد مالی محترم باشد؛ اما پس از تلف، کسی مسئولیت جبران آن را نداشته باشد، در این صورت عملاً آن مال هدر رفته و احترامی برای آن باقی نمی‌ماند؛ بنابراین از خود معنای احترام، تدارک و جبران استفاده می‌شود.

محقق اصفهانی در کتاب بحوث فی الفقه تقریب دیگری ارائه کرده و می‌فرماید: مال مضاف به مسلمان دو حیثیت و دو جهت دارد: جهت اول حیثیت ملکیت و جهت دوم حیثیت مالیت. اما حیثیت ملکیت اقتضا می‌کند که احترام آن رعایت شود و هیچ‌کس بدون اذن مالک در آن تصرف نکند. این همان حکم تکلیفی حرمت تصرف است. اما حیثیت مالیت نیز محترم است و معنای احترام آن این است که مال هدر و بی‌ارزش شمرده نشود. اگر مالی

تلف شود و جبران نگردد، عملاً

با آن معامله هدر شدن شده است و این با احترام حیثیت مالیت سازگار نیست؛ بنابراین از هر دو حیثیت - هم حیثیت ملکیت و هم حیثیت مالیت - لزوم جبران و ضمان استفاده می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۰۹، کتاب الاجاره، ص ۹۵) افزون بر این، خود روایت «سباب المؤمن» نیز به خوبی می‌تواند بر شمول حکم وضعی دلالت کند. زیرا در این روایت، حرمت مال به حرمت دم تشبیه شده است. همان‌طور که در مورد خون، هم حرمت تکلیفی (حرمت ریختن) وجود دارد و هم حکم وضعی (ضمان و دیه)، در مورد مال نیز چنین است. این تشبیه برای تفهیم این معناست که مال نیز همچون خون از احترام کامل برخوردار است و همه لوازم آن احترام - از جمله ضمان - برای مال نیز ثابت است. (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۱۶-۴۱۷)

بر اساس آنچه بیان شد، قاعده احترام مال مسلمان به روشنی بر دو مطلب دلالت می‌کند: اول اینکه تصرف در مال مسلمان بدون رضایت او حرام است (حکم تکلیفی) و دوم اینکه اگر کسی به مال مسلمان تعرض کند و آن را تلف یا تخریب نماید، ضامن است و باید خسارت آن را جبران کند (حکم وضعی). در بحث ما که مطالبه خسارت از متجاوزان در جنگ رمضان است، هرگاه دشمن متجاوز - اعم از کافر حربی مانند آمریکا و رژیم صهیونیستی و یا مسلمان باغی و معاون مانند کشورهای که پایگاه و امکانات خود را در اختیار دشمن قرار داده‌اند - به اموال مسلمانان (اعم از اشخاص حقیقی یا تأسیسات عمومی و زیرساخت‌ها) تعرض کرده و آنها را تخریب نماید، بر اساس قاعده احترام مال مسلمان، ضامن بوده و باید خسارت وارده را بپردازد. این اصل ضمانت، اولین گام در مسیر سه‌گانه مورد نظر رهبر معظم انقلاب است. ناگفته نماند که هرچند این قاعده به صورت یکسان برای همه متجاوزان قابل استناد است، اما در مورد مسلمانان معاون، به دلیل اینکه اصل بر حرمت مال مسلمان است، اثبات ضمان نیازمند احراز عنوان «بغی» و خروج آنان از حالت عادی خواهد بود.

گفتار دوم: قاعده اتلاف

قاعده اتلاف از قواعد مشهور در فقه امامیه به شمار می‌رود که میان همه فرق مسلمانان مورد تسالم است. مفاد قاعده آن است که «هرکس مال یا منافع مالی دیگری را بدون اجازه صاحبش از میان ببرد، بی‌واسطه یا باواسطه، ضامن است؛ یعنی وجود اعتباری آن مال بر عهده متلف است. اگر مثلی است، مثل آن و اگر قیمی است، قیمت آن بر ذمه اوست» کلمه «اتلاف» در لغت به معنای از بین بردن و نابودکردن چیزی است و در اصطلاح فقهی عبارت

است از هر نوع فعلی که منجر به زوال مال یا منفعت مال از حالت اعتبار و ارزش عقلایی گردد. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۴-۳۱)

مستند قاعده اتلاف عبارت است از آیات قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام). از جمله آیات، خدای متعال می‌فرماید: «فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ» (بقره، ۱۹۴). وجه دلالت آیه آن است که هرگاه کسی به دیگری تعدی و تجاوز کند، طرف مقابل حق دارد به همان اندازه و به همان مقدار مقابله به مثل کند. تعدی به مال غیر و تلف کردن آن، یک نوع تجاوز و اعتداء محسوب می‌شود و جزای آن نیز مقابله به مثل است. (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۶۰) مقابله به مثل در اموال به این معناست که اگر کسی مالی را تلف کند، باید مثل یا قیمت آن را بپردازد. آیه دیگر «وَ جَزَاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا» (شوری، ۴۰) نیز همین مضمون را تأیید می‌کند و می‌فرماید جزای یک عمل بد و ناروا، عملی بد مانند آن است. مقصود از «سیئه» در اینجا هر نوع عمل ناروایی است که به دیگری ضرر و زیان می‌رساند؛ بنابراین اگر کسی با تلف کردن مال دیگری به او ضرر زده است، جزای آن این است که ضرر وارده جبران شود و مال تلف شده به صاحبش برگردانده شود. از این دو آیه استفاده می‌شود که جزای تعدی و اتلاف، مؤاخذه و ضمان است. (مکارم، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۵)

از جمله روایات، صحیح‌ه حلبی از امام صادق (علیه السلام) است. حلبی می‌گوید: از حضرت درباره چیزی که بر سر راه گذاشته می‌شود و حیوانی از آن می‌ترسد و صاحب خود را به زمین می‌زند و مجروح می‌کند، سؤال کردم. حضرت فرمودند:

«كُلُّ شَيْءٍ يَضُرُّ بِطَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَصَاحِبُهُ ضَامِنٌ لِمَا أَصَابَهُ» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۲۴۳)

هر چیزی که به راه مسلمانان ضرر می‌زند، صاحبش ضامن آن چیزی است که به آن اصابت کرده است.

این روایت از نظر سندی صحیح و معتبر است و به روشنی دلالت می‌کند که هرگاه کسی چیزی را در مسیر مسلمانان قرار دهد که موجب ضرر و خسارت به دیگران شود، او ضامن است. مفاد این روایت عام است و هر نوع اقدامی که منجر به اتلاف مال یا جان یا عضو کسی شود را شامل می‌شود. اگر قرارداد یک شیء در راه که موجب ضرر شود ضمان دارد، پس به طریق اولی اگر کسی مستقیماً مالی را تلف کند، ضمان خواهد داشت. (صاحب جواهر، بی تا، ج ۳۷، ص ۴۶)

نیز آنچه شیخ طوسی به سند خود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است: «لَا يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَتَاعَ أَخِيهِ جَادًّا وَلَا لَاعِبًا، مَنْ أَخَذَ عَصَا أَخِيهِ فَلْيُرُدِّهَا» (طوسی،

۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۵۹)

هیچ یک از شما متاع برادر خود را چه جدی و چه شوخی نگیرد. هر کس عصای برادر خود را بگیرد، باید آن را برگرداند.

این روایت نیز دلالت می‌کند که گرفتن مال برادر مسلمان، حتی به شوخی و بازی، جایز نیست و اگر کسی چیزی را از برادر خود بگیرد، باید آن را برگرداند، هرچند این روایت مستقیماً ناظر به اتلاف نیست، اما برخی آن را نیز جزء مستندات قاعده ضمان برشمرده‌اند. بر ضمان دلالت دارد.

پیش از بیان گستره قاعده، لازم است مقدمه‌ای ذکر شود: اتلاف گاهی به صورت مباشرت و گاهی به صورت تسبب محقق می‌شود. مباشرت آن است که شخص خود مستقیماً مال دیگری را تلف کند؛ مانند اینکه خوردنی او را بخورد، یا نوشیدنی او را بیاشامد، یا لباس‌های او را بسوزاند و امثال اینها از اموری که از ناحیه خود شخص بدون واسطه فاعل ارادی یا غیرارادی دیگر، سبب نابودی مال دیگری می‌گردد. اما تسبب عبارت است از هر فعلی که سبب وقوع تلف شود، بدون اینکه علت تامه تلف یا جزء آخر علت تامه باشد، بلکه به گونه‌ای است که اگر این فعل صادر نمی‌شد، تلف واقع نمی‌گردید. بر این اساس، اگر کسی در راه، چاهی بدون پوشش حفر کند و حیوان یا شخصی در آن بیفتد و تلف شود یا مالی آسیب ببیند، او سبب بوده و مشمول قاعده اتلاف می‌گردد.

قسم اول (مباشرت) یقیناً اتلاف حقیقی است و موجب ضمان است به دلیل ادله یاد شده و بر آن اتفاق همه مسلمانان قاطبه و بلکه اتفاق همه عقلای جهان از مسلمان و غیرمسلمان و حتی از بی‌دینان وجود دارد. اما قسم دوم (تسبیب) نیز می‌توان اجماع بر ضمان آن را تحصیل کرد. در کتاب جواهر نیز نفی خلاف درباره آن ادعا شده است. افزون بر این، اخبار نیز بر این معنا دلالت دارد؛ از جمله صحیحی حلبی که گذشت: «هر چیزی که به راه مسلمانان ضرر می‌زند، صاحبش ضامن است»؛ بنابراین در هر دو قسم مباشرت و تسبیب، قاعده اتلاف جاری می‌شود و شخص متلف ضامن جبران خسارت است. (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۱-۳۲)

با توجه به آنچه بیان شد، قاعده اتلاف به روشنی دلالت می‌کند که هرگاه کسی - اعم از کافر حربی یا مسلمان باغی و معاون - به اموال مسلمانان تعرض کرده و آنها را تلف یا تخریب کند، ضامن است و باید خسارت وارده را به صاحب مال بپردازد. این ضمان شامل اموال اشخاص حقیقی (مانند خانه‌ها، خودروها، وسایل شخصی) و نیز اموال عمومی و زیرساخت‌ها (مانند تأسیسات، مراکز آموزشی و تحقیقاتی، راه‌ها و پل‌ها) می‌شود. همچنین

فرقی میان تلف کامل مال (نابودی کامل) یا نقص و خسارت جزئی (مانند آسیب دیدن) وجود ندارد و در هر دو صورت، قاعده اتلاف حکم به ضمان می‌دهد. در بحث ما که جنگ رمضان و تجاوز آمریکا، رژیم صهیونیستی و کشورهای معاون منطقه به ایران اسلامی است، به‌روشنی می‌توان این قاعده را تطبیق داد. دشمن متجاوز با بمباران و حملات نظامی خود، اموال بسیاری از مسلمانان را تلف کرده و زیرساخت‌های کشور را تخریب نموده است؛ بنابراین بر اساس قاعده اتلاف، این متجاوزان ضامن بوده و باید تمامی خسارات وارده را جبران کنند. این همان اصل ضمانت و غرامت است که اولین مرحله از سه مرحله مورد نظر رهبر معظم انقلاب است.

گفتار سوم: قاعده لاضرر

قاعده لاضرر از قواعد مشهور و پرکاربرد فقهی است که از متن حدیث نبوی «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ فِی الْإِسْلَامِ» برگرفته شده است. در اهمیت این قاعده گفته شده است که یکی از پنج قاعده‌ای است که مسائل فقهی بر آن استوار است. «ضرر» در اصطلاح فقهی به معنای وارد شدن نقصان در مال، جان و آبرو است. اما در معنای «ضرار» میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را به معنای ضرر رساندن متقابل دو فرد به یکدیگر معنا کرده‌اند. آخوند خراسانی معتقد است «ضرار» در روایت به همان معنای ضرر و به عنوان تأکید برای «لاضرر» آمده است. سید علی سیستانی «ضرار» را به معنای تداوم و استمرار در ضرر رساندن دانسته است. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۳۸۱؛ سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۳۱-۱۳۳)

مهم‌ترین مستند قاعده لاضرر، روایت مشهور سمره بن جندب است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: در زمان پیامبر ﷺ، سمره بن جندب درخت خرمايي داشت که راه عبور وی از داخل منزل مردی انصاری بود. سمره به قصد رسیدگی به درخت خرما، به‌صورت مرتب می‌آمد و بدون اجازه وارد منزل او می‌شد. مرد انصاری به وی گفت: ای سمره، پیوسته و بدون اطلاع وارد خانه ما می‌شوی! سمره گفت: من برای راهم اجازه نمی‌گیرم و این راه درخت من است. مرد انصاری نزد پیامبر شکایت کرد. رسول خدا ﷺ پس از گفتگو با سمره، فرمود: «إِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌّ وَلَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ عَلَى مُؤْمِنٍ»؛ تو مرد ضررزننده‌ای هستی و هیچ ضرر و ضراری بر مؤمن نیست. سپس پیامبر دستور داد درخت او را کنند. (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۵، ص ۴۲۹) این روایت هرچند در سند آن بحثی وجود دارد، اما فقیهان بر اساس آن فتوا داده‌اند و از نظر دلالت، آشکارترین روایت در نفی ضرر است. افزون بر این حکم عقل نیز قاعده لاضرر را تأیید می‌کند؛ عقل به طور مستقل حکم می‌کند که ضرر زدن به دیگری قبیح

است و باید جبران شود.

بحث اساسی در قاعده لاضرر این است که آیا این قاعده تنها قدرت نفی دارد یا می‌تواند اثبات‌کننده حکم نیز باشد. به عبارت دیگر، آیا قاعده لاضرر صرفاً احکام وجودی ضرری را برمی‌دارد (مثلاً اگر وضو برای کسی ضرر دارد، وجوب آن برداشته می‌شود) یا اینکه می‌توان با استناد به آن حکمی را که نبودش موجب ضرر است، اثبات کرد (مانند اثبات ضمان برای کسی که ضرر رسانده است)؟

در اینکه قاعده لاضرر می‌تواند احکام وجودی ضرری را نفی و رفع کند، اختلافی وجود ندارد. اما در قدرت اثباتی آن، دو دیدگاه اصلی مطرح است. دیدگاه نخست معتقد است قاعده لاضرر تنها حکم ضرری را نفی می‌کند و اثبات حکم نمی‌کند. محقق نایینی می‌فرماید: «چنانچه قاعده لاضرر قدرت اثبات نیز داشته باشد، سنگ روی سنگ نمی‌ماند و مستلزم تأسیس فقه جدید و جبران هر خسارتی از بیت‌المال و اغنیا است». (خوانساری، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۲۱) بجنوردی نیز می‌نویسد: مفاد قاعده لاضرر «رفع» است نه «وضع». (بجنوردی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۶)

در مقابل، گروه دیگری از فقیهان و محققان معتقدند قاعده لاضرر علاوه بر قدرت نفی، قدرت اثبات نیز دارد. شیخ انصاری می‌نویسد: قاعده لاضرر هر چیزی را که در شریعت اسلام ضرری باشد برمی‌دارد، خواه وجودی و خواه عدمی باشد. (انصاری، ۱۴۱۴، ص ۱۱۹) شهید صدر نیز معتقد است قاعده لاضرر در امور عدمی نیز جریان دارد و با استناد به آن می‌توان جعل حکم کرد؛ زیرا هم مقتضی وجود دارد (روایات مطلق هستند) و هم مانع مفقود است (اثبات این امر مستلزم فقه جدید نیست). (صدر، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۴۹۲) آیت‌الله سیستانی می‌نویسد: نفس نبودن حکمی از سوی شارع که مانع از ضرر باشد، سبب ضرر محسوب می‌شود. (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۲۹۲) آیت‌الله مکارم شیرازی نیز معتقد است احکام عدمی به احکام وجودی بازگشت دارد و قاعده لاضرر این قابلیت را دارد که اثبات حکم کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۸۵)

به نظر می‌رسد دیدگاه دوم؛ یعنی قدرت اثباتی قاعده لاضرر از قوت بیشتری برخوردار باشد، زیرا اولاً اطلاق روایت «لاضرر» شامل هر نوع ضرری می‌شود خواه ناشی از فعل باشد خواه ناشی از ترک فعل و عدم جعل حکم. ثانیاً اگر ضرری واقع شود و جبران نگردد، معنای نفی ضرر تحقق نیافته است. ثالثاً سیره عقلا بر این است که هر کس موجب ضرر دیگری شود، باید آن را جبران کند و شارع مقدس نیز از این سیره ردع ننموده است؛ بنابراین می‌توان با استناد به قاعده لاضرر، ضمان و لزوم جبران خسارت را اثبات کرد.

در بحث ما که مطالبه خسارت از متجاوزان مطرح است، قاعده لاضرر می‌تواند به عنوان یک مؤید قوی بعلاوه بر قاعده اتلاف و قاعده احترام، اثبات کند که هرگاه دشمن متجاوز با حمله نظامی خود موجب ضرر و خسارت به جان و مال مسلمانان شده است، شرعاً موظف به جبران آن است. زیرا اگر گفته شود متجاوز ضامن نیست، این خود یک ضرر بر زیان‌دیدگان تحمیل می‌کند و قاعده لاضرر چنین ضرری را نفی می‌کند و در نتیجه ضمان را اثبات می‌نماید. همچنین با استناد به قاعده لاضرر، می‌توان مواردی از خسارت را که به طور مستقیم مشمول قاعده اتلاف نمی‌شوند (مانند خسارت‌های معنوی، هزینه‌های بازسازی، از دست رفتن فرصت‌ها و منافع ممکن‌الحصول) نیز تحت پوشش قرار داد. بر این اساس، قاعده لاضرر نیز همچون دو قاعده پیشین، اصل غرامت و ضمان متجاوزان را اثبات می‌کند.

بخش دوم: ادله استنقاذ و تقاص (استیفای قهری از اموال متجاوز ممتنع)

پس از اثبات اصل ضمانت و لزوم جبران خسارت در بخش پیشین، اکنون نوبت به دومین مدعای رهبر معظم انقلاب می‌رسد: «اگر امتناع کند به‌اندازه‌ای که تشخیص دهیم از اموالش برخورداریم داشت». این مدعا ناظر به مرحله‌ای است که دشمن متجاوز از پرداخت غرامت خودداری کرده و ممانعت می‌کند. در این صورت، آیا شرعاً مجازیم که بدون مراجعه به حاکم یا مجامع بین‌المللی، مستقیماً اموال متجاوز را به‌اندازه خسارت وارده تصاحب کنیم؟ در فقه اسلامی، این امر از دو راه قابل پیگیری است: راه اول که آسان‌تر و کوتاه‌تر است، بحث «استنقاذ مال کافر حربی» است که اساساً قائل به عدم احترام اموال کفار حربی و جواز تصاحب آن به هر وسیله است. راه دوم که با قیود و شرایطی همراه است، قاعده «تقاص» است که برای همه موارد اعم از کافر و مسلمان قابل اعمال است. در این بخش به ترتیب به بررسی این دو راه می‌پردازیم.

گفتار اول: استنقاذ مال کافر حربی

استنقاذ در لغت به معنی نجات‌دادن است (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۰۴) و در اصطلاح فقهی، به معنای گرفتن و تصاحب اموال کافری است که با مسلمانان در حال جنگ است و اهل ذمه نمی‌باشد، بدون اینکه نیاز به مراجعه به حاکم یا اثبات جحود و ممانعت باشد. اساس این بحث بر قاعده معروف «مَنْ لَا حُرْمَةَ فِي دِمَائِهِ لَا حُرْمَةَ فِي مَالِهِ» استوار است. بر اساس این قاعده، میان حرمت خون و حرمت مال ملازمه برقرار است. از آنجا که کافر حربی (غیر مستأمن، غیر مهادن و غیر معاهد) خودش محترم نیست و ریختن خون او در جنگ جایز است، به طریق اولی مال او نیز محترم نبوده و تصرف در آن جایز خواهد بود. (لنکرانی،

۱۳۹۶، ج ۲، ص ۷۵-۷۶)

در عبارات متقدمان و متأخران، تعبیری وجود دارد که ظاهر در اباحه مال کافر به صورت مطلق است، مگر کافری که از اهل ذمه باشد. به عبارت دیگر، در اسلام اموال دو گروه محترم است: کافر ذمی و مسلمان. اما اموال هر کسی غیر از این دو گروه، حرمت ندارد، همچنان که خون او نیز احترام ندارد. این مطلب در عبارات فقیهان به روشنی منعکس شده است. علامه حلی می‌فرماید: «إِنَّ مِلْكَ (الْكَافِرِ) الْحَرْبِيِّ غَيْرُ لَازِمٍ، وَ مَالُهُ غَيْرُ مَعْصُومٍ، وَ لَا يَجِبُ دَفْعُ مَالِهِ إِلَيْهِ، بَلْ يَجُوزُ الْاِسْتِیْلَاءُ عَلَيْهِ»؛ همانا ملکیت کافر حربی لازم نیست و مالش معصوم و محترم نیست و واجب نیست مالش به او پرداخته شود، بلکه استیلا بر آن جایز است. (علامه حلی، ۱۳۷۴ ش، ج ۶، ص ۳۴۵) شهید ثانی نیز می‌فرماید: «مَالُ الْحَرْبِيِّ فِيءٌ لِلْمُسْلِمِينَ فِي الْأَصْلِ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئاً مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ فَهُوَ لَهُ وَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ؛ لِأَنَّهُ غَنِيمَةٌ»؛ مال کافر حربی در اصل فیء مسلمانان است. پس هر کس چیزی از آن را بدون جنگ بگیرد، آن چیز برای اوست و خمس بر اوست؛ زیرا آن غنیمت است. (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۲۳۰)

صاحب جواهر در بحث نفی ربا بین مسلمان و کافر حربی می‌فرماید: «إِنَّ الْمُرَادَ بِنَفْيِ الرِّبَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْحَرْبِيِّ أَخْذَ مِنْهُ وَ لَا يُعْطِيهِ، عَدَمُ حُرْمَةِ ذَلِكَ عَلَى خُصُوصِ الْمُسْلِمِ الَّذِي لَهُ التَّوَصُّلُ بِكُلِّ طَرِيقٍ إِلَى أَخْذِ مَالِ الْحَرْبِيِّ؛ لِأَنَّهُ هُوَ وَ مَالُهُ فِيءٌ لِلْمُسْلِمِ، فَلَهُ السَّرِقَةُ وَ نَحْوُهَا»؛ مقصود از نفی ربا بین مسلمان و کافر حربی این است که این کار برای مسلمان حرمی ندارد؛ زیرا مسلمان می‌تواند به هر طریقی به گرفتن مال کافر حربی اقدام کند؛ چرا که خود او و مالش فیء مسلمان است، پس سرقت و مانند آن نیز برای او جایز است. (صاحب جواهر، بی تا، ج ۲۳، ص ۳۸۳)

ناگفته نماند که در میان فقیهان درباره جواز استنقاذ و محدوده آن اختلاف نظر وجود دارد. برخی از فقها قائل به تفصیل بوده و جواز استنقاذ را منوط به اذن حاکم شرع یا وجود شرایط خاصی دانسته‌اند و تصرف در اموال کافر حربی را بدون قید و شرط جایز ندانسته‌اند. اما در مقابل، همان‌طور که اشاره شد گروه قابل توجهی از فقها بر این باورند که مال کافر حربی به صورت مطلق مباح است و مسلمان می‌تواند به هر طریق که ممکن باشد آن را استنقاذ کند. بر اساس این دیدگاه هر چند ممکن است کافر حربی اهلیت تملک داشته باشد، اما به جهت کفر و حربی بودن آن، تصرف در اموال او برای مسلمان به صورت مطلق جایز شده و این جایز بودن از باب «استنقاذ» است؛ یعنی مسلمان می‌تواند اموال کافر حربی را از ملکیت او خارج کرده و به نفع خود مصادره نماید، بدون اینکه نیاز به اثبات جحود و ممانعت یا مراجعه

به حاکم باشد.

بنابراین، در مورد آمریکا و رژیم صهیونیستی که از مصادیق بارز کفار حربی بالفعل محسوب می‌شوند، جمهوری اسلامی ایران مجاز است به استناد قاعده استنقاذ و بر اساس دیدگاه فقهایی که قائل به جواز هستند، اموال آنان را تصاحب نموده و نسبت به استیفای خسارت اقدام نماید.

گفتار دوم: قاعده تقاص

اکنون به دومین راه استیفای قهری از اموال متجاوز ممتنع می‌پردازیم که با قیود و شرایطی همراه است. قاعده تقاص در فقه امامیه به این معناست که اگر شخصی بر دیگری حقی داشته باشد - اعم از عین، دین، منفعت یا هر حق مالی دیگر - و طرف مقابل جحد و انکار کند یا ماطله نماید، و صاحب حق نتواند حق خود را نزد حاکم اثبات کند یا دسترسی به حاکم ممکن نباشد، در این صورت به صاحب حق اجازه داده می‌شود که بدون مراجعه به حاکم، حق خود را از اموال مدیون استیفا کند. (تسخیری، ۱۴۳۱، ج ۳، ص ۱۶۳)

ادله قاعده تقاص:

مستندات قاعده تقاص از قرآن کریم و سنت شریفه قابل استخراج است. از جمله آیات قرآن کریم، آیه شریفه ﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ (بقره، ۱۹۴) است بر اساس آیه فوق هرگاه کسی به دیگری تعدی کند، طرف مقابل حق مقابله به مثل دارد. مدیون ممتنع با انکار حق یا ماطله در پرداخت، عملاً بر صاحب حق تعدی کرده است، بنابراین صاحب حق نیز مجاز است به همان اندازه از اموال مدیون بردارد. همچنین آیه شریفه ﴿إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ (نحل، ۱۲۶) و آیه ﴿وَ الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ﴾ (بقره، ۱۹۴) و آیه ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ (شوری، ۴۰) نیز بر همین معنا دلالت دارند که جزای تعدی، مقابله به مثل است و تقاص از مصادیق آن است. (تسخیری، ۱۴۳۱، ج ۳، ص ۱۶۴)

از جمله روایاتی که بر این قاعده دلالت می‌کنند:

۱. روایت جمیل بن درّاج از امام صادق (علیه السلام):

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الدَّيْنُ فَيَجْحَدُهُ فَيُظْفَرُ مِنْ مَالِهِ بِقَدْرِ الَّذِي جَحَدَهُ أَيَاخُذُهُ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلِ الْجَا حِدُ بِذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۷، ص ۲۷۵)

این روایت صریحاً جواز تقاص را در فرضی که مدیون حق را انکار می‌کند و صاحب حق

به اندازه طلب خود از مال او دست می‌یابد، بیان می‌کند. حضرت بدون هیچ قید و شرطی فرمودند «آری» و این دلالت روشنی بر جواز استیفای قهری دارد.

۲. روایت داود بن رزین از امام کاظم علیه السلام:

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنِّي أَخَالَطُ السُّلْطَانَ فَتَكُونُ عِنْدِي الْجَارِيَةُ فَيَأْخُذُونَهَا، وَالدَّابَّةُ الْفَارَهُةُ فَيَبْعُونَهَا فَيَأْخُذُونَهَا، ثُمَّ يَقَعُ لَهُمْ عِنْدِي الْمَالُ، فَلَيْ أُنْ أَخْذُهُ؟ قَالَ: خُذْ مِثْلَ ذَلِكَ وَلَا تَزِدْ عَلَيْهِ» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۷، ص ۲۷۲)

امام علیه السلام در پاسخ به کسی که اموالش توسط سلطان غصب شده و سپس مالی از سلطان نزد او می‌رسد، صراحتاً اجازه می‌دهد که به اندازه مال غصب شده بردارد و تأکید می‌کند که بیشتر از آن نگیرد. این روایت علاوه بر اثبات اصل تقاص، بر لزوم رعایت حدود و عدم تجاوز از میزان حق نیز دلالت دارد.

۳. روایت علی بن مهزیار از امام جواد علیه السلام:

«كَتَبَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ دَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مَالًا لِيَصْرِفَهُ فِي بَعْضِ وُجُوهِ الْبِرِّ فَلَمْ يُمْكِنَهُ صَرْفُ الْمَالِ فِي الْوَجْهِ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ وَقَدْ كَانَ لَهُ عَلَيْهِ مَالٌ بِقَدَرِ هَذَا الْمَالِ، فَكَتَبَ: اقْبِضْ مَالَكَ مِمَّا فِي يَدِكَ» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۷، ص ۲۷۵)

حضرت در این روایت صراحتاً اجازه می‌دهد که شخص طلب خود را از مالی که در دست دارد (و متعلق به مدیون است) بردارد. این روایت دلالت دارد که برای تقاص، نیازی به مراجعه به حاکم نیست و صاحب حق می‌تواند مستقیماً اقدام کند.

۴. روایت ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه السلام:

«قُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ مَالٌ فَجَحَدَهُ إِيَّاهُ وَ ذَهَبَ بِهِ ثُمَّ صَارَ بَعْدَ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ الَّذِي ذَهَبَ بِمَالِهِ مَالٌ قَبْلَهُ، أَيَأْخُذُهُ مَكَانَ مَالِهِ الَّذِي ذَهَبَ بِهِ مِنْهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ لَكِنْ لِهَذَا كَلَامٌ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَذْتُ هَذَا الْمَالَ مَكَانَ مَالِي الَّذِي أَخَذَهُ مِنِّي وَإِنِّي لَمْ أَخْذِ الَّذِي أَخَذْتُهُ خِيَانَةً وَلَا ظُلْمًا» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۷، ص ۲۷۴)

این روایت علاوه بر جواز تقاص، به یک نکته اخلاقی و شرعی مهم نیز اشاره دارد: صاحب حق هنگام استیفای قهری باید تلفظ کند که این کار را به جای مال ازدست‌رفته خود انجام می‌دهد و از روی خیانت و ظلم نیست. این نشان می‌دهد که تقاص اگرچه استیفای قهری است، اما باید با نیت درست و رعایت حدود شرعی انجام شود. (رک: صاحب جواهر، ج ۴۰، ص ۳۸۹-۳۹۰)

شرایط و گستره قاعده تقاص:

از مجموع ادله فوق استفاده می‌شود که قاعده تقاص دارای گستره وسیعی است. این قاعده اختصاص به نوع خاصی از حقوق ندارد، بلکه شامل انواع حقوق مالی (اعم از عین، دین، منفعت) می‌شود. همچنین فرقی میان دیون حاصل از قرض، ضمانات یا دیات وجود ندارد. امام خمینی (ره) به صراحت به این عمومیت اشاره فرموده است. (امام خمینی، ۱۳۹۲ ش، ج ۲، ص ۴۶۶-۴۶۷)

شرایط جواز تقاص عبارت است از: اولاً ثبوت حق برای شخص بر دیگری، ثانیاً جحود و انکار یا ممانعت طرف مقابل، ثالثاً عدم امکان اثبات حق نزد حاکم (به دلیل نبود بینه یا عدم دسترسی به حاکم یا عدم بسط ید حاکم). در صورتی که بینه و دلیل شرعی وجود داشته باشد و دسترسی به حاکم ممکن باشد، اکثر فقها قائل به جواز تقاص بدون اذن حاکم هستند. (جمعی از پژوهشگران، ج ۳، ص ۳۹۹-۴۰۱)

دلالت قاعده تقاص بر مدعا:

در بحث ما که مطالبه خسارت از متجاوزان آمریکایی، صهیونی و کشورهای معاون مسلمان مطرح است، قاعده تقاص می‌تواند به عنوان مستند فقهی برای مرحله دوم (یعنی استیفای قهری از اموال در صورت امتناع از پرداخت غرامت) مورد استفاده قرار گیرد. بر اساس قاعده تقاص، چنانچه کشورهای متجاوز و معاون، پس از اثبات حق ایران بر دریافت غرامت، اقدام به جحود و انکار یا ممانعت و امتناع از پرداخت نمایند، و دسترسی به مجامع حقوقی بین‌المللی برای احقاق حق ممکن نباشد یا نتیجه‌بخش نباشد، جمهوری اسلامی ایران مجاز است به میزان خسارت وارده، از اموال و دارایی‌های آن کشورها که در دسترس دارد، استیفای قهری کند.

بخش سوم: ادله جواز تخریب (در صورت عدم امکان تقاص)

پس از اثبات اصل غرامت در بخش اول و جواز استیفای قهری از طریق استنقاذ و تقاص در بخش دوم، اکنون نوبت به سومین و آخرین مدعای رهبر معظم انقلاب می‌رسد: «و اگر آن هم مقدور نباشد به همان اندازه از اموالش را نابود خواهیم کرد». این مدعا ناظر به مرحله‌ای است که دشمن متجاوز از پرداخت غرامت امتناع کرده و تقاص و استیفای قهری از اموال او نیز ممکن نباشد. در این صورت، آیا شرعاً مجازیم که به همان اندازه که دشمن به ما خسارت وارد کرده است، به اموال او خسارت وارد کنیم یا آنها را نابود سازیم؟ در این بخش به بررسی

ادله فقهی جواز تخریب اموال دشمن در حال حرب می پردازیم:
دلیل اول: اطلاق آیه شریفه «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

«فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره، ۱۹۴)؛ هرکس به شما تعدی کرد، شما نیز به مانند آن بر او تعدی کنید.

این آیه شریفه به صورت مطلق و بدون قید و شرط، مقابله به مثل در برابر هرگونه تعدی را جایز می شمارد. خواه تعدی در جان باشد، خواه در مال، خواه در آبرو و هر چیز دیگری که مورد تعدی واقع شود. اطلاق آیه شامل هر نوع تعدی می شود؛ بنابراین اگر دشمن به اموال ما تعدی کرده و آنها را تخریب نموده است، ما نیز مجازیم به همان اندازه به اموال او تعدی کرده و آنها را تخریب کنیم. این آیه به تنهایی می تواند مستند اصلی جواز تخریب در برابر تخریب باشد و لا اقل این مدعا را در صورت عدم امکان اخذ و لو به صورت مقاصه، اثبات نماید.

دلیل دوم: جواز مطلق محاربه با انواع روش ها

فقیهان بزرگوار در کتب خود، جواز محاربه با انواع روش ها و تخریب اموال دشمن را به صورت مطلق بیان کرده اند. صاحب جواهر رحمته الله علیه در این باره می نویسد:

و يَجُوزُ مُحَارَبَةُ الْعَدُوِّ بِالْحِصَارِ وَ مَنَعِ السَّابِلَةِ دُخُولاً وَ خُرُوجاً وَ بِالْمَنْجِنِيقِ وَ التَّفْنُكِ وَ الْقَنَابِرِ وَ الْأَطْوَابِ وَ الْبَارُودِ وَ رَمِي الْحَيَاتِ الْقَاتِلَةِ وَ الْعِقَارِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْحَيَوَانَاتِ وَ هَذِمِ الْحُصُونِ وَ الْبُيُوتِ وَ قَطَعَ الْأَشْجَارَ وَ الْقَذْفِ بِالنَّارِ وَ إِسْإِلِ الْمَاءِ لِيَنْصَرِفُوا بِهِ وَ مَنَعِهِ عَلَيْهِمْ لِيَمُوتُوا عَطَشاً وَ كُلِّمَا يُرْجَى بِهِ الْفَتْحُ، بِإِخْلَافٍ أَحَدُهُ فِيهِ، لِلْأَصْلِ وَ إِطْلَاقِ الْأَمْرِ بِقَتْلِهِمْ (صاحب جواهر، بی تا، ج ۲۱، ص ۶۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۸۲)

جایز است جنگ با دشمن با حصار (محاصره) و منع راهیان از رفت و آمد و با منجنیق و تفنگ و توپ و خمپاره و باروت و افکندن مارهای کشنده و عقرب ها و غیر آنها از حیوانات [به سوی دشمن] و تخریب حصون و خانه ها و قطع درختان و آتش زدن و فرستادن آب به سوی آنها برای اینکه منصرف شوند و منع کردن آب از آنها برای اینکه از تشنگی بمیرند، و هر چه که امید فتح با آن باشد، بدون هیچ اختلافی که من در آن می بینم، به دلیل اصل [اباحه] و اطلاق امر به کشتن آنها.

صاحب جواهر در این عبارت به چند نکته اساسی اشاره می کند:

اولاً: جواز استفاده از انواع روش های جنگی از جمله تخریب حصون و بیوت، قطع اشجار، آتش زدن، قطع آب و... را به صراحت بیان می کند.

ثانیاً: با عبارت «بِإِخْلَافٍ أَحَدُهُ فِيهِ» تأکید می کند که در این مسئله میان فقیهان هیچ

اختلافی وجود ندارد و این اجماعی است.

ثالثاً: مستند این جواز را «الأصل و إطلاق الأمر بقتلهم» قرار می‌دهد؛ یعنی اصل اولیه اباحه و اطلاق ادله امر به قتل کفار حربی. اگر کشتن آنها به طور مطلق جایز است، به طریق اولی تخریب اموال آنها نیز جایز خواهد بود.

این ادله به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، جواز تخریب و هرگونه اقدام جنگی علیه کفار حربی را اثبات می‌کند. اینکه دشمن ابتدا اموال ما را تخریب کرده باشد یا نه، در این جواز تأثیری ندارد. اما در بحث ما که دشمن ابتدا مبادرت به تخریب اموال ما نموده، این جواز به طریق اولی و با تأکید بیشتری قابل استناد است.

افزون بر این، سیره نبوی نیز مؤید این مطلب است. صاحب جواهر می‌نویسد: «وَقَدْ خَرَّبَ النَّبِيُّ ﷺ حُصُونِ بَنِي النَّضِيرِ وَ خَيْبَرَ وَ هَدَمَ دِيَارَهُمْ» (صاحب جواهر، بی تا، ج ۲۱، ص ۶۵)

دلیل سوم: روایت تترس (جواز تخریب حتی با وجود مسلمانان در میان دشمن)

مهم ترین مستند در جواز تخریب، برخی روایات همچون روایت حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام است که به «روایت تترس» معروف است:

«عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَدَائِنِ الْحَرْبِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُرْسَلَ عَلَيْهَا الْمَاءُ أَوْ تُحْرَقَ بِالنَّارِ أَوْ تُرْمَى بِالْمَنْجَنِقِ حَتَّى يُقْتَلُوا وَ فِيهِمُ النِّسَاءُ وَ الصِّبْيَانُ وَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الْأَسَارَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الثَّجَارُ؟ فَقَالَ: يُفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا يُمْسَكُ عَنْهُمْ لِهَوْلَاءِ وَ لَا دِيَّةٌ عَلَيْهِمْ لِلْمُسْلِمِينَ وَ لَا كَفَّارَةٌ» (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۵، ص ۶۲)

از امام صادق علیه السلام درباره شهری از شهرهای جنگی سؤال شد: آیا رواست که آب را به سوی آنها جاری کنند یا آنها را با آتش بسوزانند یا با منجنیق سنگ پرتاب کنند تا کشته شوند، در حالی که در میان آنها زنان و کودکان و پیرمردان و اسیران مسلمان و بازرگانان (مسلمان) وجود دارند؟ حضرت فرمود: چنین کاری را با آنها انجام می‌دهند و به خاطر این افراد (که در میان آنها هستند) دست از جنگ برنمی‌دارند و نه دیه‌ای بر مسلمانان است و نه کفاره‌ای.

این روایت به صراحت جواز تخریب و کشتن دشمن را در حال حرب، با هر وسیله‌ای (آب، آتش، منجنیق) حتی در صورت وجود اسیران مسلمان در میان آنها بیان می‌کند و در این زمینه ادعای عدم خلاف شده است. (موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، ۱۴۲۳، ج ۱۳، ص ۱۶۰)

حال اگر تخریب و کشتن با وجود جان مسلمانان (که محترم ترین چیزهاست) جایز است، به طریق اولی در جایی که فقط اموال و تأسیسات دشمن هدف باشد و خطری متوجه

مسلمانان نباشد، جواز روشن تر و قطعی تر خواهد بود. این روایت به صورت مطلق، جواز تخریب اموال دشمن را اثبات می کند.

اگر شارع مقدس، تخریب و کشتن دشمن را در شرایطی که جان مسلمانی در گرو است جایز می داند، به طریق اولی در شرایط عادی که چنین خطری وجود ندارد، جواز تخریب اموال دشمن در حال حرب ثابت خواهد بود.

در بحث ما که دشمن متجاوز (آمریکا، رژیم صهیونیستی و کشورهای مسلمان معاون) ابتدا مبادرت به تخریب اموال و تأسیسات ایران نموده است چنانچه از پرداخت غرامت امتناع کرده و تقاص از اموال آنان نیز ممکن نیست، جواز تخریب اموال آنها به طریق اولی و با وضوح بیشتری ثابت می گردد.

بنابراین، در جنگ رمضان ۱۴۰۴، چنانچه کشورهای متجاوز از پرداخت غرامت امتناع ورزند و تقاص از اموال آنان نیز ممکن نباشد، جمهوری اسلامی ایران مجاز است به همان اندازه خسارت وارده، به اموال و تأسیسات آنان خسارت وارد کرده و آنها را نابود سازد.

نتیجه گیری

بر اساس ادله فقهی بررسی شده در این نوشتار، هر سه مدعای مطرح شده در بیانیه رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله سید مجتبی حسینی خامنه ای (مدظله العالی) از مشروعیت شرعی برخوردار است.

مدعای اول (اصل غرامت و ضمان): با استناد به قواعد مسلم فقهی مانند قاعده احترام مال مسلمان (مستند به روایت «حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ»)، قاعده ائتلاف (مستند به آیات و روایات از جمله صحیح حلی) و قاعده لاضرر (مستند به حدیث نبوی «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ»)، اثبات می گردد که متجاوز موظف به جبران خسارت های وارده است.

مدعای دوم (تقاص و استیفای قهری): با استناد به قاعده استنقاذ که مبتنی بر قاعده ملازمه «مَنْ لَا حُرْمَةَ فِي دَمِهِ لَا حُرْمَةَ فِي مَالِهِ» است و فقیهانی همچون علامه حلی، شهید ثانی و محقق نجفی به صراحت بر آن فتوا داده اند، مسلمان می تواند اموال کافر حربی را بدون تشریفات تصاحب کند. همچنین قاعده تقاص با استناد به آیاتی مانند «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» و روایاتی مانند روایت جمیل بن درّاج، جواز استیفای حق از اموال مدیون ممتنع را اثبات می کند.

مدعای سوم (تخریب اموال): با استناد به آیه شریفه «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»، فتوای فقها و ادعای اجماع در جواز مطلق محاربه با انواع روش ها (بِإِلَّا خِلَافِ أَجْدُهُ

فیه) و روایت تترس که جواز تخریب را حتی در صورت وجود مسلمانان در میان دشمن اثبات می‌کند، تخریب اموال دشمن در حال حرب جایز است.

منابع

قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. (۱۴۰۹ق). کفاية الأصول. مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، قم، ايران.
۲. انصاری، مرتضی بن محمد امين. (۱۴۱۴ق). رسائل فقهية. مجمع الفكر الإسلامي، قم، ايران.
۳. اصفهانی، محمدحسين. (۱۴۰۹ق). بحوث في الفقه. جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ايران.
۴. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی. (۱۳۶۲ش). بلغة الفقيه. مكتبة الصادق (چاپ چهارم)، تهران، ايران.
۵. بجنوردی، حسن. (۱۳۷۷ش). القواعد الفقهية. نشر الهادي، قم، ايران.
۶. تسخيرى، محمدعلى. (۱۴۳۱ق). القواعد الأصولية و الفقهية. المجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الاسلامية. المعاونة الثقافية، تهران، ايران.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، قم، ايران.
۸. خمينى، روح الله. (۱۳۹۲ش). كتاب البيع. مؤسسة تنظيم و نشر آثار الامام الخميني (عليه السلام)، تهران، ايران.
۹. خمينى، روح الله. (۱۳۹۲ش). تحرير الوسيلة. مؤسسة تنظيم و نشر آثار الإمام الخميني (عليه السلام)، تهران، ايران.
۱۰. سيستانی، على. (۱۴۱۴ق). قاعدة لاضرر و لاضرار. مكتب آية الله العظمى السيد السيستانی، قم، ايران.
۱۱. شهيد ثانی، زين الدين بن على. (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ايران.
۱۲. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. (بی تا). جواهر الكلام (ط. القديمة). دار إحياء التراث العربی، بيروت، لبنان.
۱۳. صدر، محمدباقر. (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول (مقرر: هاشمی شاهرودی). مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامی، قم، ايران.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ش). المبسوط في فقه الإمامية. مكتبة المرتضوية،

- تهران، ایران.
۱۵. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۷۴ش). مختلف الشيعة في أحكام الشريعة. جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ایران.
۱۶. فاضل لنکرانی، محمدجواد. (۱۳۹۶ش). مکاسب محرمة. مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)، قم، ایران.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳ق). الکافی. دارالکتب الاسلامیه (چاپ پنجم)، قم، ایران.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۰ش). قواعد فقهیه. مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، ایران.
۱۹. محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام. اسماعیلیان، قم، ایران.
۲۰. نایینی، محمدحسین. (۱۳۷۳ش). منية الطالب. (شارح: خوانساری نجفی، موسی). المكتبة المحمدية، تهران، ایران.
۲۱. جمعی از پژوهشگران. (۱۴۲۳ق). موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت (علیهم السلام).
۲۲. مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، قم، ایران.

References

1. Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzim bin Ḥusayn. (1409 AH). Kifāyat al-Uṣūl (Āl al-Bayt Edition). Āl al-Bayt (Peace be upon them) Foundation for the Revival of Heritage, Qom, Iran.
2. Anṣārī, Murtaḍā bin Muḥammad Amīn. (1414 AH). Rasā'il Fiqhiyyah (Anṣārī). The Islamic Thought Assembly [Majma' al-Fikr al-Islāmī], Qom, Iran.
3. Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn. (1409 AH). Buḥūth fī al-Fiqh (Iṣfahānī). Society of Seminary Teachers in Qom. Islamic Publishing Foundation, Qom, Iran.
4. Baḥr al-'Ulūm, Muḥammad bin Muḥammad Taqī. (1362 SH). Bulghat al-Faqīh. Al-Ṣādiq Library (Fourth Edition), Tehran, Iran.
- 5. Bujnūrdī, Ḥasan. (1377 SH). Al-Qawā'id al-Fiqhiyyah. Al-Hādī Publishing, Qom, Iran.
6. Taskhīrī, Muḥammad 'Alī. (1431 AH). Al-Qawā'id al-Uṣūliyyah wa al-Fiqhiyyah (Taskhīrī). The World Forum for Proximity of Islamic Schools of Thought. Cultural Deputyship, Tehran, Iran.
7. Ḥurr al-'Āmilī, Muḥammad bin Ḥasan. (1416 AH). Tafṣīl Wasā'il al-Shī'ah ilā Taḥṣīl Masā'il al-Sharī'ah. Āl al-Bayt (Peace be upon them) Foundation for the Revival of Heritage, Qom, Iran.
8. Khumaynī, Rūḥullāh. (1392 SH). Kitāb al-Bay' (Imam). The Institute for Compilation and Publication of Imam Khumaynī's Works, Tehran, Iran.
9. Khumaynī, Rūḥullāh. (1392 SH). Taḥrīr al-Wasīlah. The Institute for Compilation and Publication of Imam Khumaynī's (May his secret be sanctified) Works, Tehran, Iran.
10. Sīstānī, 'Alī. (1414 AH). Qā'idat Lā Ḍarar wa Lā Ḍirār (Sīstānī). The Office of the Grand Ayatollah Sayyid al-Sīstānī, Qom, Iran.
11. Shahīd al-Thānī, Zayn al-Dīn bin 'Alī. (1413 AH). Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā'i' al-Islām. Islamic Knowledge Foundation [Mu'assasat al-Ma'arif al-Islāmiyyah], Qom, Iran.
12. Ṣāhib Jawāhir, Muḥammad Ḥasan bin Bāqir. (n.d.). Jawāhir al-Kalām (Old Edition). Arab Heritage Revival House [Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī], Beirut, Lebanon.

13. Šadr, Muḥammad Bāqir. (1417 AH). Buḥūth fī ‘Ilm al-Uṣūl (Al-Hāshimī al-Shāhrūdī). Islamic Fiqh Encyclopedia Foundation, Qom, Iran.
14. Ṭūsī, Muḥammad bin Ḥasan. (1387 SH). Al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmiyyah. Al-Murtaḍawīyyah Library, Tehran, Iran.
15. ‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan bin Yūsuf. (1374 SH). Mukhtalaf al-Shī‘ah fī Aḥkām al-Sharī‘ah. Society of Seminary Teachers in Qom. Islamic Publishing Foundation, Qom, Iran.
16. Fāḍil Lankarānī, Muḥammad Jawād. (1396 SH). Makāsib Muḥarramah (Lankarānī). Jurisprudential Center of the Pure Imams (Peace be upon them), Qom, Iran.
17. Kulaynī, Muḥammad bin Ya‘qūb. (1363 AH). Al-Kāfī (Islāmiyyah). Islamic Books House [Dār al-Kutub al-Islāmiyyah] (Fifth Edition), Qom, Iran.
18. Makārim Shīrāzī, Nāṣir. (1370 SH). Qawā‘id Fiqhiyyah. Imam ‘Alī bin Abī Ṭālib (Peace be upon him) School, Qom, Iran.
19. Muḥaqqiq Ḥillī, Ja‘far bin Ḥasan. (1408 AH). Sharā‘i‘ al-Islām fī Masā’il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām. Ismā‘īliyyān, Qom, Iran.
20. Nā‘īnī, Muḥammad Ḥusayn. (1373 SH). Munyat al-Ṭālib. (Commentator: Khwānsārī Najafī, Mūsā). Al-Muḥammadiyyah Library, Tehran, Iran.
21. A Group of Researchers. (1423 AH).
22. Mawsū‘at al-Fiqh al-Islāmī Ṭibqan li-Madhhab Ahl al-Bayt ‘Alayhim al-Salām. Foundation of the Encyclopedia of Islamic Jurisprudence according to the School of Ahl al-Bayt (Peace be upon them), Qom, Iran.